

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام و عرض ادب استاد بزرگوار. با کلامتان آغوش الهی به رویم باز شد. عنایات ویژه حضرت ولیعصر عج نصیبتان باد ان شاء الله. از کلام شما در کتابها و صوت های شما مخصوصا کتاب «خویشتن پنهان» چنین عایدم گردیده و در محضر شما معارفم را بازگو می‌کنم تا گرچه مصدع اوقات شریفتان می‌شوم اگر صلاح دانستید اصلاح و تأدیب بفرمایید: بسم الله الرحمن الرحيم ۶ تیر عنوان: «نفخت فیه من روحی یعنی خدایی خدا در من نه خدایی من» خداوند از روحش در ما دمید تا با وجود روح الله در وجودمان و معرفت النفس متوجه معرفت الله بشیم. اما ما را شیطان گول می‌زند و وقتی می‌خواهیم با نگاه به نفس، خدا را ببینیم در نگاه به نفس نگه می‌دارد و دچار کوه بینی و قشر بینی میشیم به جای دوربینی و بصیرت و لب الالباب بودن بعد به جای اینکه گنج پنهان الهی را در وجودمان به نظاره بنشینیم و جلوه گر شویم که جلوه گری گنج پنهان الهی همان عبودیت است چون خداوند فرمود گنجی پنهان بودم و می‌خواستم آشکار شوم لذا خلقت را آغاز نمودم و از طرفی فرمود «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدونن و خلقت را برای عبودیت افریدم و در شرح این آیه امام فرمود «أی ليعرفون» پس هدف جلوه گری خالق است (نه اینکه محقق شود که محقق است) «هو الله الذی لا اله الا هو» به عبودیت مخلوق از راه معرفت الله که مقدمه اش معرفت النفس است. یعنی خود را بشناسم و هرچه کمال در خودم دیدم که می‌خواهد جلوه گری کند در واقع قطره ای از کمال او بدانم و او را جلوه گر شوم. □ نشان دهیم ما عبدیم، ما عبدیم یعنی معرفت الله پیدا کردیم یعنی نگاه به نفسمان کردیم و خدا را شناختیم، یعنی با میل به مقام در واقع حکومت الهی را در جانمان دیدیم که چقدر وسیع است، یعنی با میل به کمال و بی نهایت طلبی وجود لا یزال و نامتناهی رب را در وجودمان نظاره کردیم، یعنی با تربیت فرزند و قدرت تربیت انسانها وجود رب را دیدیم در عالم یعنی با اعمال قدرت بیکران الهی را نظاره گر شدیم، و خلاصه با هر صفت کمالی که بزرگ شدیم و از کودکی و ناعاقلی در آمدیم در واقع قطره ای از صفات کمالی او را دیدیم و هر جا کودکی و نادانی کردیم، نظر به نقص خود انداختیم و آگاه باش که مبادا آن صفات کمالی را از خود بدانی چون به نظر و عنایت رب قادر حکیم تو آن صفات کمالی را داری و جلوه گری را می‌بینی و گرنه تو جز ضعف و فقر و نقص نیستی بلکه نیستی. این بود عبودیت یعنی دائم با هر جلوه گری کمالی بشناسم «يعرفون» و بفهمم «يعقلون و بدانم «يعلمون» و باور کنم «یومنون» که این قطره ای از دریای بیکران کمال لا یتناهی است همان نفخت فیه من روحی و همان افاضه وجود رحمانی است در قلب تنی مادی و میرا و فانی برای مدتی محدود تا بتواند هدف خلقت را که آشکار کردن و جلوه گر شدن گنج

پنهان الهی است «کنزا مخفیا» آشکار کند که آشکار است «هو الحق المبین» وگرنه اگر هر مخلوقی گنجی جدا داشت که دایم بروز دهد به علم و اعتبار و مقام و مدرک و مال و ... عالم به فساد کشیده می‌شد همانطور که الان با این اشتباه ما مخلوقات، عالم الهی که منشا برکات و خیر و فزونی است نابارور و تباه می‌گردد. «لو کان فیهما الهتین لفسدتا» پس ای انسان غافل جاهل ظاهر بین و کوتاه فکر به خود آ که خود تو خدایی است پنهان «کنزا مخفیا» ربی است عظیم «العبودیه جوهره کنه ها الربوبیه» که آن در واقع نه تویی که اوست پس چشم ظاهر بین و تن فانی ات را ببند و چشم باطن بینت که متصل است به باطن و ملکوت را بگشا. چشم دل باز کن که جان بینی / آنچه نادیدنی است آن بینی / چشم جان بگشا به نور الهی نور السموات و الارض و به جای خاک بازی کردن و کودکی «الدنیا لهو و لعب» بزرگ شو به اندازه عالم و رب شو «العبودیه جوهره کنه ها الربوبیه» چگونه؟ با گوش جان باز کردن به کلام الهی که از شرک می‌گوید که تو آن خودی - که خداست و در وجود توست - را به اشتباه شریک خدا کردی در حالی که او احد است و لا یتناهی و شریک بردار نیست و تو در گمراهی و سرابی احد را ببین در پس پرده غیب الغیوبی عالم، و بخوان بر جانت و بر جان عالم، «قل هو الله احد» مغز بین باش به جای قشر بین بودن تا در زمره لب الالباب شوی و خدایی کردن خودت را که دائم می‌نمایانی از قدرت و علم و اعتبار و مال و فرزند و ... قطره ای از خدایی کردن او ببین در عالم و او را بنمایان تا بفهمی و بشناسی (معرفت) که خودی نیست جز قطره ای از وجود او که در آینه عالم مادی به شکل و اندازه و قالب تو درآمده و اگر از آینه نگاهت را برداری و خود او را ببینی چیزی جز او نمی‌یابی و این نیافتن غیر او در یافتن او محو می‌شود و معرفت الله یا همان لیعرفون که تأویل لیعبدون بود رخ می‌نماید. که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لاله الاهو. دوش از شور عشق و جذبۀ شوق / هر طرف می‌شتافتم حیران / آخر کار، شوق دیدارم / سوی دیر مغان کشید عنان / چشم بد دور، خلوتی دیدم / روشن از نور حق، نه از نیران / هر طرف دیدم آتشی کان شب / دید در طور موسی عمران / پیری آنجا به آتش افروزی / به ادب گرد پیر / بچگان همه سیمین عذار و گل رخسار / همه شیرین زبان و تنگ دهان / عود و چنگ و نی و دف و بربط / شمع و نقل و گل و مل و ریحان / ساقی ماهروی مشکین موی / مطرب بذله گوی و خوش‌الحان / مغ و مغزاده، موبد و دستور / خدمتش را تمام بسته میان / من شرمنده از مسلمانی / شدم آن جا به گوشه‌ای پنهان / پیر پرسید کیست این؟ گفتند: / عاشقی بی‌قرار و سرگردان / گفت: جامی دهیدش از می ناب / گرچه ناخوانده باشد این مهمان / ساقی آتش‌پرست آتش دست / ریخت در ساغر آتش سوزان / چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش / سوخت هم کفر ازان و هم ایمان / مست افتادم و در آن مستی / به زبانی که شرح آن نتوان / این سخن می‌شنیدم از اعضا / همه حتی الوریث و الشریان / که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لاله الاهو

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! و آری! افقی بس گشوده از دریچه‌ی نظر به خود تحت عنوان «معرفت نفس» به سوی عالم بیکرانه‌ای خداوند به ما عطا فرموده است تا همین‌که به خود آییم، می‌یابیم «لیس فی الدار غیره دیار» و هیچ راه مطمئنی جز به فعلیت‌آوردن چنین نسبتی در شخصیت خود نداریم وگرنه زندگی سراسر وهم می‌شود و وهم. موفق باشید